

نقش فرهنگ در آموزش زبان خارجی

آتوسا رستم‌بیک نفرشی*

احمد رمضانی واسوکلانی**

چکیده

آموزش فرهنگ در یادگیری زبان خارجی و کاربرد متناسب آن در بافت‌های مختلف نه تنها مؤثر است، بلکه در مواردی گریزناپذیر. برای آموزش فرهنگ همراه با زبان خارجی روش‌های گوناگونی را می‌توان در پیش گرفت. در واقع آموزش زبان خارجی، خارج از بافت فرهنگی زبان هدف، تنها زمانی کارآمد خواهد بود که با آموزش دست‌کم برخی از ویژگی‌های فرهنگی جامعه زبانی هم‌زمان باشد. در این پژوهش، از یک‌سو، تلاش شده است تا با نگاهی به دو مفهوم زبان و فرهنگ نقش این دو در آموزش زبان بررسی شود. برای نیل به این هدف، مباحث نظری ارائه‌شده در این زمینه و برخی از پژوهش‌های انجام‌شده مرور می‌شوند و مثال‌هایی برای روشن شدن بحث ارائه می‌شوند. از سوی دیگر، مباحث مرتبط با فرایند آموزش و یادگیری زبان و نیازهای پژوهشی این حیطه بررسی می‌شود. در این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی برای مرور پژوهش‌ها استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان، فرهنگ، آموزش زبان خارجی، یادگیری، بافت.

۱. مقدمه

رابطه زبان و فرهنگ از دیرباز مورد توجه فلاسفه، جامعه‌شناسان، و زبان‌شناسان بوده است. گمانه‌زنی‌ها درباره منشأ زبان و رابطه میان زبان و تفکر، تفکر و فرهنگ، و زبان و فرهنگ

* دکترای زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی atus_art@yahoo.com

** دکترای زبان‌شناسی، عضو هیئت علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی ahmaderamezani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۲۹

برای علاقه‌مندان حوزه‌های مختلف علوم انسانی از مباحث آشناست. در سال‌های اخیر، در نتیجه گسترش تمرکز بر امر آموزش در ابعاد نظری و عملی، این مبحث قدیمی در آموزش زبان دوم یا خارجی نیز جا باز کرده است و اهمیت آموزش این دو به صورت موازی مورد بررسی پژوهش‌گران این حیطه‌ها قرار گرفته است. در ایران، توجه به آموزش زبان خارجی در سال‌های اخیر روند روزافزونی داشته است و در همین راستا بسیاری از مؤسسات آموزش زبان خارجی سعی دارند تا بهترین شیوه را برای آموزش ارائه دهند. با وجود این، هنوز شاهد آن هستیم که زبان‌آموزانی که در مدارس یا مؤسسات زبان خارجی آموخته‌اند، قادر به برقراری ارتباط کارآمد در بافت واقعی نیستند. دلایل زیادی برای این امر تاکنون بررسی شده است، از قبیل نبود آموزگاران کارآمد و امکانات و منابع مدرن زبان‌آموزی در مدارس یا مؤسسات و غیره که پرداختن به آن‌ها خارج از بحث حاضر است. اما یکی از عواملی که می‌تواند به یادگیری بهتر زبان خارجی به زبان‌آموزانی که در خارج از بافت جامعه زبانی هدف زندگی می‌کنند کمک کند، آشناکردن آنان با فرهنگ آن جامعه زبانی است. در این پژوهش، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی (descriptive-analytic) مفاهیم هدف یعنی زبان و فرهنگ و نیز نظریه‌های ارائه‌شده درباره رابطه میان این دو مفهوم و همچنین تأثیر آموزش فرهنگ بر آموزش زبان خارجی بررسی شده است.

۲. تعریف مفاهیم ضروری

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، زبان و فرهنگ مورد توجه بسیاری در حوزه علوم انسانی بوده است و تعاریف گوناگونی از این مفاهیم ارائه شده است. در این بخش، در ابتدا به برخی تعاریف شناخته‌شده و نیز مفاهیم ضروری اشاره می‌شود.

۱,۲ زبان

زبان خاص انسان است و شیوه غیر غریزی (non-instinctive) انتقال عقاید، احساسات و خواسته‌ها از طریق تولید مجموعه‌ای از نمادهای اختیاری است (Sapir, 1921: 8 cited Lyons, 1981: 3). «زبان نظام (system) نشانه‌های آوایی اختیاری (arbitrary vocal symbols) است که ارتباط (communication) و عکس‌العمل متقابل (interaction) میان همه مردم دارای فرهنگ معین یا افراد دیگری، که نظام آن فرهنگ (culture) را فرا گرفته باشند، امکان‌پذیر می‌سازد» (Finocchiaro, 1964: 8 cited Brown, 1994: 4). زبان نظامی

قراردادی متشکل از نشانه یا نمادهای آوایی و وسیله مشارکت گروه‌های اجتماعی است (Bloch & Trager, 1942: 5 cited Lyons, 1981). زبان نهادی است که در آن، انسان‌ها به وسیله نمادهای قراردادی (Hall, 1964: 158 cited Lyons, 1981) با یکدیگر ارتباط و تعامل برقرار می‌کنند. اگر به زبان متفاوتی صحبت می‌کردیم دنیا را گونه‌ای دیگر می‌دیدیم (لودویگ ویتگنشتاین).^۱ زبان شیوه تفکر ما را شکل می‌دهد و تعیین می‌کند که به چه چیزی فکر کنیم (بنجامین لی وورف).^۲

۱،۱،۲ زبان اول، زبان دوم، و زبان خارجی (foreign language)

به‌طور کلی زبان مادری هر فرد یا زبانی را که اول فراگرفته شده است زبان اول می‌گویند. در جوامعی که کودک هم‌زمان دو زبان را فرا می‌گیرد، زبان اول به زبانی اطلاق می‌شود که کودک بیش‌تر ترجیح می‌دهد از آن استفاده کند (Richards et al., 1992: 140). زبان دوم زبانی است که زبان مادری یا زبان اول یک کشور نیست ولی هم‌چون ابزاری ارتباطی (مثلاً در آموزش یا امور اداری) به‌طور گسترده در سطح جامعه استفاده می‌شود (ibid: 142-143). زبان خارجی زبانی است که در مدرسه آموزش داده می‌شود ولی زبان آموزش یا زبان ارتباطی در آن کشور نیست (ibid)، مانند زبان‌های انگلیسی و فرانسه در ایران.

۲،۲ فرهنگ

«فرهنگ شیوه زندگی کردن است. فرهنگ بافتی (context) است که در آن وجود پیدا می‌کنیم. فکر می‌کنیم، حس می‌کنیم، و با دیگران مرتبط می‌شویم. فرهنگ مانند چسبی است که افراد جامعه را به هم مرتبط می‌سازد» (Brown, 1994: 163). مرکز ملی توانش فرهنگی (National Center for Cultural Competence) فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند:

فرهنگ الگوی درهم تنیده‌ای است از رفتار انسان که شامل افکار، ارتباطات، زبان، عادات، باورها، رسوم، ارزش‌ها، آداب احترام، تشریفات مذهبی، شیوه تعامل و نقش‌ها، روابط و رفتارهای مورد انتظار از یک گروه نژادی، قومی، مذهبی یا اجتماعی؛ و توانایی انتقال موارد فوق‌الذکر به نسل‌های بعدی می‌باشد (Goode et al., 2000: 1).

«فرهنگ شیوه کلی زندگی یک گروه از جامعه می‌باشد. همه افراد دارای فرهنگ هستند و همه فرهنگ‌ها پدید آمده‌اند تا نیازهای بشری را پاسخ‌گو باشند و هیچ‌کدام بر دیگری ارجحیت ندارد» (Tang, 1998) برای فرهنگ دو تعریف می‌توان در نظر گرفت: نخست

آن که در تقابل با بربریت (barbarism) و به معنای تمدن (civilization) است؛ و دوم، به دانش ما از جهان (knowledge of the world) اطلاق می‌شود (Lyons, 1981: 301).

نمادهایی که در گفتار یا نوشتار بیان می‌شوند شیوه‌های اصلی تشکیل و بیان معانی فرهنگی هستند. اما علائم دیگری مانند لباس، تصاویر و نشانه‌های دیداری، شیوه‌های غذا خوردن، شکل‌های ساختمان یا معماری و بسیاری ویژگی‌های مادی دیگر فرهنگ را می‌سازند (گیدنز، ۱۳۷۶: ۶۶).

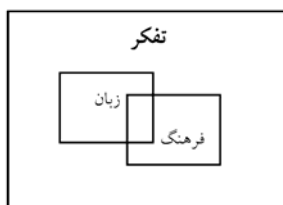
با توجه به این که ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است، می‌توان گفت که هر فرهنگی الگوهای رفتاری منحصر به فرد خود را دارد که برای مردمی با زمینه‌های فرهنگی دیگر بیگانه است. در میان دگرگونی رفتارهای فرهنگی انسان، برخی ویژگی‌های مشترک وجود دارند که آن‌ها را ویژگی‌های عام فرهنگی می‌نامند. یکی از این ویژگی‌های مشترک زبان است. بنابراین زبان را یکی از ویژگی‌های عام فرهنگی به‌شمار می‌آورند (همان: ۶۲-۶۴). همان‌طور که می‌دانیم تضادهای فرهنگی (cultural conflicts) باعث بروز شوک فرهنگی (culture shock/bump) می‌شوند و تشابهات فرهنگی منجر به آسان‌تر شدن ارتباط و تعامل با دیگران. حال که زبان را یکی از ویژگی‌های عام فرهنگی بر شمردیم، به بررسی رابطه بین زبان و فرهنگ می‌پردازیم.

۳،۲ زبان و فرهنگ

یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی مردم‌شناسی زبان است که در واقع رابطه بین زبان و فرهنگ (مثلاً سنت‌ها، باورها، و ساختار خانواده) را در یک جامعه بررسی می‌کند. البته مردم‌شناسی زبان در بعضی حیطه‌ها با جامعه‌شناسی زبان و قوم‌نگاری ارتباط نیز مرتبط است (Richards et al., 1992: 17-18). از جمله نظریات مطرح شده در این حیطه نسیت زبانی است؛ بدین سان که برخی از پژوهش‌گران معتقدند دید مردم و درکشان از جهان را به‌طور کامل یا تا حدودی ساختار زبان مادری‌شان تعیین می‌کند. این نظریه غالباً با عنوان «فرضیه ساپیر و وورف» (Sapir-Whorf hypothesis) شناخته می‌شود، زیرا این دو زبان‌شناس، که در حوزه مردم‌شناسی زبان مطالعه می‌کردند، آن را مطرح کردند (ibid: 215). براون معتقد است زبان بخشی از فرهنگ و فرهنگ بخشی از زبان است. این دو به‌گونه‌ای درهم تنیده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد؛ به عبارتی، فرهنگ و زبان جدانشدنی هستند (Brown, 1994: 165). وی می‌گوید زبان هم وسیله‌ای ارتباطی است و

هم حامل فرهنگ. زبان بدون فرهنگ تصورناپذیر است و چنین است فرهنگ آدمی بدون زبان. زبان خاص در واقع آینه فرهنگ خاص است (Wei, 2005). نایدا معتقد است: «زبان و فرهنگ دو نظام نمادین هستند. هر آنچه در زبان می‌گوییم معنایی اشاره‌ای (designative)، اجتماعی، صریح یا ضمنی دارد. هر صورت زبانی معنایی دارد، اما معنایی دیگر را نیز تداعی می‌کند که به فرهنگ وابسته است و فرهنگ بسیار گسترده‌تر از زبان است (Nida, 2000 cited Jiang, 1998: 29). مثلاً می‌توان به این نکته اشاره کرد که، اگر زبانی واژه‌های زیادی برای ایجاد تمایزات دقیق معنایی در حوزه‌ای خاص (روابط خویشاوندی، انواع شتر، برف و ...) دارد، نشان‌دهنده این امر است که آن تمایزات برای گویش‌وران آن زبان اهمیت خاصی دارد. فرهنگ در طبقه‌بندی زبانی (linguistic classification) نقش بسزایی دارد؛ مثلاً، در انگلیسی، برای اشاره به اعضای بدن انسان‌ها و حیوان‌ها از یک واژه استفاده می‌شود. در حالی که در اسپانیا از دو کلمه جداگانه استفاده می‌شود. فرهنگ هم‌چنین در تداعی معناها دخالت می‌کند. «گاو‌بازی» در اسپانیا نماد شجاعت و پیروزی بر قدرت غیر عقلانی به‌شمار می‌رود، در حالی که در کشوری دیگر ممکن است گاو‌باز انسان کم‌خردی باشد که جانش را تنها به‌خاطر سرگرمی به خطر می‌اندازد (Lado, 1986: 52-62). یا در کشوری مثل هندوستان برای گاو تقدس و حرمت قائل شوند.

لاناگرا نیز معتقد است که رابطه زبان و فرهنگ از نوع هم‌پوشی (overlap) است و نه شمول (inclusion). یعنی این که یکی زیرمجموعه دیگری نیست. باید توجه داشت که بعضی از جنبه‌های زبان غیر فرهنگی و نیز بعضی از جنبه‌های فرهنگ غیر زبانی‌اند. «از جنبه‌های غیر فرهنگی زبان توانایی ذاتی انسان جهت انجام حرکات تولیدی آوایی و از توانایی غیر زبانی او شکل‌دهی و انتقال تفکر (cognition) را می‌توان نام برد. از جنبه‌های غیر زبانی فرهنگ نیز می‌توان محدوده شخصی (personal territory/ zone) افراد به‌هنگام صحبت کردن با دیگران را ذکر کرد» (Langacker, 1994: 30-31). رابطه بین زبان و فرهنگ و رابطه این دو با تفکر در انگاره ۱ نشان داده شده است.

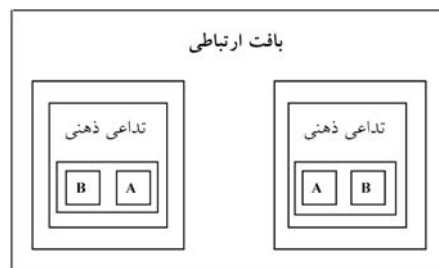


انگاره ۱. رابطه بین زبان و فرهنگ و رابطه این دو با تفکر (ibid: 26)

لازمه به کارگیری زبان در گفتمان‌های متناسب و ایجاد یک ارتباط بین فرهنگی صحیح، آشنابودن به پیام‌ها و فرایم‌های فرهنگی می‌باشد. «در هر فرهنگ، گویش‌وران زبان از آهنگ، زیر و بمی صدا، سرعت و مکث و بلندی خاصی برای گفتمان کلامی خود استفاده می‌کنند» (تانن، ۱۳۷۵: ۴۳). تفاوت‌های فرهنگی در استفاده از آهنگ صدا و سایر روش‌های ابزاری (بلندی صدا، اشارات، حالت صورت و ژست گرفتن) نیز مواردی هستند که بایستی در نظر گرفته شوند. علاوه بر آن، ادب (politeness) و جانب ادب را گرفتن در فرهنگ‌های مختلف فرق می‌کند؛ مثلاً، یک زن کانادایی که به انگلستان مسافرت کرده بود مرتب احساس می‌کرد که به او توهین می‌شود، از جمله، او در رستوران شلوغی سر میزی نشسته بود و زوج تازه‌واردی بدون این‌که بگویند «اجازه می‌دهید سر میز شما بنشینیم؟» یا «آیا جای کسی نیست؟»، سر میزی که او نشسته بود، نشستند. در آن لحظه، او احساس کرد که به او توهین شده است. اما در برخوردهای بعدی فهمید که نظام ادب متفاوتی در فرهنگ انگلیسی حاکم است (همان).

«ارزش‌های فرهنگی (cultural values) و ترجیحات فرهنگی (cultural priorities) به صورت تفاوت سبک‌های ارتباطی (communicative styles) و شیوه گفتاری نیز بروز می‌کند؛ مثلاً، در فرهنگ امریکایی، هر کس می‌تواند بگوید «به نظر من چنین است یا به نظر من چنین نیست». ولی در فرهنگ ژاپنی بیان چنین هنجارهای فرهنگی (cultural scripts) پسندیده نیست (Wierzbicka, 1994: 69-72). هر زبانی دستور فرهنگی (cultural grammar) مخصوص به خود دارد که قابلیت انتقال به سایر فرهنگ‌ها و نمود آن‌ها در زبان‌های مختلف امکان‌پذیر است» (ibid: 83).

با توجه به مثال‌های بالا، می‌توان نتیجه گرفت که انگاشت‌های ما از یک بافت ارتباطی (communicative context) حاصل رابطه تعاملی بین زبان و فرهنگ است. درحقیقت «تداعی‌های ذهنی (mental representations) در گویش‌ور بافت ارتباطی را می‌سازند» (ibid: 27).



انگاره ۲. تداعی‌های ذهنی و نحوه تشکیل بافت ارتباطی (ibid)

اسکات معتقد است:

در کشورهایی که ادبیات مشابه دارند، درک فرهنگی مردم آن‌ها از ادبیات یک‌دیگر بیش‌تر خواهد بود. مثلاً، درک شعری انگلیسی با موضوع 'مرگ' برای زبان‌آموزان با فرهنگ اسلامی نسبت به ژاپنی‌ها آسان‌تر است (Scott, 1965: 297-298).

زیرا اعتقاد بر این است که ادبیات دارای بار فرهنگی غنی است. در زمینه ترجمه و معادل‌یابی نیز بایستی هم ارزش زبانی و هم ارزش فرهنگی در نظر گرفته شود. مثلاً هیچ‌وقت نمی‌توان، برای قابل فهم بودن در فرهنگ X، کلمه «cricket» را به جای «football» به کار برد. آرامش بازی کریکت و جنجال بازی فوتبال از لحاظ فرهنگی ناسازگارند.

۳. آموزش فرهنگ و زبان آموزی

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، زبان نه‌تنها بخشی است از آنچه ما فرهنگ می‌نامیم، بلکه منعکس‌کننده فرهنگ نیز می‌باشد. در واقع، درک محتوای فرهنگی کلید آموزش و یادگیری موفق زبان است. زبان‌آموزان نمی‌توانند به زبانی تسلط کامل پیدا کنند مگر این‌که به بافت‌های فرهنگی‌ای که در آن‌ها از آن زبان استفاده می‌شود نیز تسلط داشته باشند (National Standards in Foreign Language Education Project, 1996: 27).

انجمن امریکایی معلمان زبان‌های خارجی (American Council on Teachers of Foreign Languages/ ACTFL) / *استانداردهای یادگیری زبان خارجی در قرن ۲۱* را در سال ۱۹۹۶ منتشر کرد که، در آن، چهارچوب فعالیت آموزگاران و برنامه‌نویسان و مسئولان آموزش با اشاره به پنج نکته تعیین شده است: **ارتباط** در مرکز این استانداردها جای دارد و توانایی ایجاد ارتباط باید در چهار صورت گفتار، شنیدار، خواندن، و نوشتن تقویت شود. **فرهنگ** نیز اهمیت زیادی دارد؛ در واقع، ارتباط بدون فرهنگ میسر نیست. **رابطه** (connection) بر این نکته تأکید می‌کند که لازم است زبان خارجی با رشته‌های دیگر و شاخه‌های مختلف نیز رابطه داشته باشد. یادگیری زبان زمانی مؤثر خواهد بود که در ادبیات، سیاست، پژوهش، هنر و غیره نیز کاوش کند. **مقایسه** زبان هدف با زبان مادری نیز به یادگیری کمک می‌کند و در واقع یادگیری زبانی دیگر به درک بهتر زبان مادری و فرهنگ فرد کمک می‌کند. **اجتماع** (community) نیز از دیگر عوامل است، بدین‌سان که رابطه با افرادی از اجتماع‌های مختلف زبان هدف می‌تواند به یادگیری کمک کند، مانند دعوت فردی از آن جامعه به کلاس یا رفتن به رستوران یا ارتباط با جوامع از طریق اینترنت.^۳

در زیر به مجموعه‌ای از پژوهش‌های مرتبط با این موضوع اشاره می‌شود.

«مرکز پژوهش‌های پیشرفته در زمینه فراگیری زبان» مجموعه‌ای از مطالعات را درباره فرهنگ و یادگیری زبان انجام داده است. انجام دادن پژوهش‌هایی در زمینه آموزش فرهنگ در کلاس‌های زبان، راهبردهایی برای یادگیری و به‌کارگیری زبان و فرهنگ، پژوهش درباره تأثیر مواد آموزشی روی یادگیری دانش‌آموزان از جمله اهداف این مطالعات بوده است. هرچند که تلفیق زبان و فرهنگ در ۵۰ سال گذشته همواره از دغدغه‌های مسئولان امر آموزش زبان بوده است، این امر به‌طور عملی در کلاس‌های زبان دهه ۱۹۹۰ به تحقق نپیوست. از جمله مسائلی که این افراد با آن درگیرند شک و بلا تکلیفی درباره شیوه گنجاندن و ادغام آموزش فرهنگ در طرح برنامه آموزش زبان بوده است. به این ترتیب، اهداف دیگر این پژوهش شامل درک و کشف باور معلمان درباره فرهنگ و یادگیری فرهنگ، رابطه بین باور معلمان و تدریس آن‌ها و بررسی ایجاد حساسیت بین‌فرهنگی در کلاس‌های آموزش زبان خارجی بوده است. برای نیل به این اهداف و اندازه‌گیری حساسیت بین‌فرهنگی از آزمونی که هم و بنت (Hammer & Bennett, 1998) آن را تهیه کرده بودند، به نام «پرسش‌نامه توسعه بین‌فرهنگی» (Intercultural Development Inventory/ IDI)، استفاده شد. این پرسش‌نامه بر مبنای «الگوی حساسیت بین‌فرهنگی بنت» (۱۹۸۶) تهیه شده است. بر اساس فرضیه بنت، حساسیت بین‌فرهنگی به‌صورت تدریجی کسب می‌شود، به این ترتیب که، در آن، یک فرد از مرحله انکار به حالت تدافعی، سپس بی‌اهمیت جلوه‌دادن تفاوت‌های فرهنگی (نژادپرستانه یا قوم‌مدارانه) به پذیرش، سازگاری و سپس ادغام و یک‌پارچه‌شدن با فرهنگ می‌رسد (نسبی‌گرایی قومی). این آزمون روی ۳۵۳ دانش‌آموز دبیرستانی و دانشجوی طی سال‌های تحصیلی ۱۹۹۷-۱۹۹۸ و ۱۹۹۸-۱۹۹۹ انجام شده است. هدف پژوهش بررسی آزمون در کلاس‌های آموزش زبان خارجی، جمع‌آوری داده‌های خام برای انجام پژوهش‌های بیشتر، فراهم‌آوردن اطلاعات تشخیصی برای معلمان درباره توسعه بین‌فرهنگی دانش‌آموزان و دانشجویان بوده است. پژوهش‌گران با بررسی داده‌های کمی به این نتیجه رسیدند که این ابزار برای ارزیابی توسعه بین‌فرهنگی بسیار مناسب و قابل اعتماد است. هم‌چنین دریافتند که چگونه دانش‌آموزان و دانشجویان درک خود را نسبت به تفاوت‌های بین‌فرهنگی بیان می‌کنند.^۴

شومان (Schumann, 1978) معتقد است میزان فرهنگ‌پذیری تعیین‌کننده توانش زبانی زبان‌آموزان است و بدون فرهنگ‌پذیری توانش زبانی ناکامل است. در واقع، همان‌طور که

کراسنر (Krasner, 1999) اشاره می‌کند، به نظر می‌رسد «زبان‌شناسان و مردم‌شناسان از مدت‌ها پیش فهمیده بودند که صورت‌ها و کاربردهای یک زبان خاص منعکس‌کننده ارزش‌های فرهنگی جامعه‌ای است که آن زبان در آن صحبت می‌شود. توانش زبانی به‌تنهایی برای این‌که زبان‌آموزان به آن زبان تسلط کامل پیدا کنند کافی نیست». تومالین (Tomalin, 2008) می‌گوید آموزش فرهنگ باید دانش فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی، رفتارهای فرهنگی و مهارت‌های فرهنگی را شامل شود.

بایرام نیز معتقد است توانش بینافرهنگی (intercultural competence) همراه با توانش زبانی، جامعه‌شناختی زبان و کلامی شکل‌دهنده توانش ارتباطی بینافرهنگی (intercultural communicative competence) است. زبان‌آموزانی که توانش ارتباطی بینافرهنگی دارند می‌توانند، از طریق توانایی‌شان برای استفاده مناسب از زبان، دانش فرهنگ‌های دیگر را با توانش زبانی خود پیوند دهند (Byram, 1997: 71-73).

ریورز هم بر این باور است که «اکثر دانش‌آموزان دچار محدودیت فرهنگی هستند؛ به‌عبارت دیگر، نظام ارزش‌گذاری آن‌ها را فرهنگ خانه تعیین و مشخص کرده است» (Rivers, 1968: 285). به این ترتیب، «توضیح جنبه‌های فرهنگی هر زبانی می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا صداهای انتزاعی، صورت‌ها و فرم‌های هر زبانی را با مکان‌ها و افراد تطابق دهند» (Chastain, 1971: 298). در ضمن، «مطالعه فرهنگ علاقه دانش‌آموزان را به مردمان آن فرهنگ زیاد می‌کند» (Cooke, 1970: 83).

تانگ (Tang, 1998) می‌گوید برای یادگیری یک زبان خارجی شخص باید به آن زبان صحبت کند و بنویسد. اگر شخصی می‌خواهد به زبانی صحبت کند باید مثل مردم آن زبان فکر کند، چراکه تنها در این صورت است که می‌تواند مثل آن‌ها صحبت کند (در تفهیم و تفاهم عملاً هیچ مشکلی نداشته باشد). هویت یک فرد در ذهن او پیاده می‌شود. اگر شخص مثلاً می‌خواهد به فرانسوی صحبت کند (هویت فرانسوی پیدا کند) باید مثل مردم اهل فرانسه فکر کند و این ممکن نیست مگر این‌که با فرهنگ مردم فرانسه آشنا باشد. بنابراین می‌توان گفت: فرهنگ زبان است و زبان روح کشوری است که به آن زبان صحبت می‌کنند.

متخصصان امر آموزش زبان انگلیسی به‌عنوان زبان خارجی بر این عقیده‌اند که یادگیری زبان تنها یادگیری صورت زبانی (آواها، کلمات، واج‌آرایی آواها و کلمات) نیست و مطالعه چگونگی ادای جملات تنها عنصر لازم جهت ارتباط زبانی مؤثر و کامل نیست؛ به‌عبارت

دیگر، یادگیری فرهنگ افرادی که به آن زبان صحبت می‌کنند برای یادگیری زبان آن‌ها ضروری است (Scott, 1965: 292).

تسو (Tsou, 2005) (در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر آموزش فرهنگ بر آموزش زبان خارجی» بیان می‌دارد که بسیاری از معلمان سطح مقدماتی زبان انگلیسی (به‌عنوان زبان خارجی) در تایوان نگران این مسئله‌اند که چگونه آموزش فرهنگ زبان هدف را در کلاس‌های آموزشی بگنجانند. این نگرانی بیش‌تر به دلیل آگاهی اندک این معلمان از فرهنگ مورد نظر، کمبود وقت، نبود یک شیوه مناسب و مواد درسی و منابع مناسب است. به این ترتیب، به نظر می‌رسد برای تشویق معلمان به این امر باید راهنمای مناسب تهیه شود. در این پژوهش، برای آموزش فرهنگ در دو کلاس آموزش زبان سطح مقدماتی، طی یک ترم آموزشی، از ترکیب مردم‌شناسی و روش آموزش فعالیت‌محور استفاده شد. نتایج نشان دادند که، با تلفیق و گنجاندن فرهنگ در کلاس‌های آموزش زبان، تسلط و مهارت این زبان‌آموزان به‌طور چشم‌گیری بهبود یافت.

هینکل (Hinkel, 1999) در کتاب فرهنگ در آموزش و یادگیری زبان دوم نیز بسیاری از جنبه‌های تأثیرگذار فرهنگ در معلمان زبان دوم و زبان‌آموزان را ارائه می‌کند. در این کتاب، به تأثیر فرهنگ در یادگیری تعامل، سخن‌گفتن، انتقال معنا و نوشتن به زبان دوم و، درعین حال، خارج‌نماندن از الگوهای فرهنگی اجتماعی یک زبان به‌خصوص و گویش‌وران آن زبان اشاره شده است. هم‌چنین هینکل پژوهش‌هایی را نیز معرفی می‌کند که درباره رابطه متقابل بین زبان و فرهنگ در رشته‌های دیگر انجام شده است که، درنهایت، همه نشان از اهمیت و تأثیر فرهنگ در آموزش زبان دارند.

ایدریس (Idrees, 2007) نیز به نقش فرهنگ در آموزش زبان دوم یا خارجی و تلفیق این دو پرداخته است. درواقع، او معتقد است که باید فرهنگ آموزش داده شود. آموزش فرهنگ با آموزش دستور زبان یا لغات فرق دارد و باید با برخی از عناصر فرهنگی زبان هدف ادغام و تلفیق شود. برای آموزش فرهنگ راه‌کارهای متفاوتی وجود دارد که با توجه به شرایط مناسب‌ترین آن‌ها انتخاب شود.

فرنیا و راجا (Farnia & Raja, 2009) با استفاده از یک رویکرد مقایسه‌ای کاربردی و از طریق بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های رفتاری دو فرهنگ ایرانی و امریکایی در ابراز تشکر به بررسی نقش فرهنگ پرداخته‌اند. آزمودنی‌ها ۲۰ ایرانی، که زبان مادری‌شان فارسی است، و ۲۰ امریکایی، که زبان مادری‌شان انگلیسی است، بودند. داده‌های مربوط به ایرانی‌ها در

ایران و امریکایی‌ها در امریکا جمع‌آوری شده است. برای جمع‌آوری داده‌ها، از یک پرسش‌نامه پاسخ باز در قالب کامل کردن یک متن (کلام) استفاده شد. پاسخ‌دهندگان می‌بایست موقعیت مطرح‌شده را می‌خواندند و بعد آن‌چه را خودشان در آن موقعیت واقعی به زبان می‌آوردند در جای خالی بنویسند. پرسش‌نامه موقعیت‌هایی را در برخورد با افراد هم سطح و غیر هم سطح، مانند استاد، هم‌کلاسی، و دوست، دربر داشت. نتایج حاکی از این بود که میان این دو گروه از نظر ابراز تشکر، قدردانی، احساسات مثبت، عذرخواهی و تدابیر زیرکانه تفاوت قابل ملاحظه‌ای به چشم می‌خورد. امریکایی‌ها بیش‌تر از تشکر و قدردانی استفاده می‌کنند و ایرانی‌ها بیش‌تر از احساسات مثبت و عذرخواهی و تدابیر زیرکانه. به این ترتیب، مشخص است که، اگر یک ایرانی بخواهد در جامعه امریکایی تعامل درست برقرار کند، نه تنها باید زبان آن‌ها را بیاموزد بلکه باید بر الگوهای ارتباطی جامعه در موقعیت‌های مختلف نیز تسلط داشته باشد.

آرابسکی و ووی تازچ (Arabski & Wojtaszek, 2011) در کتاب جنبه‌های فرهنگ در فراگیری زبان دوم و یادگیری زبان خارجی (آموزش و یادگیری زبان دوم) به این نکته اشاره می‌کنند که، در سال‌های اخیر، موضوع یادگیری زبان نظر پژوهش‌گران حوزه فراگیری زبان دوم (SLA) را به خود جلب کرده است. آن‌ها بر این اعتقادند که زبان‌آموزی فرایندی است ماهیتاً اجتماعی - روان‌شناختی که، در آن، نقش بافت وسیع‌تر فرهنگی - اجتماعی را نباید به حاشیه راند. در این کتاب، ملاحظات نظری و داده‌های مربوط به پژوهش‌های تجربی درباره آموزش فرهنگ و زبان‌آموزی و موضوعاتی از قبیل ایجاد توانش ارتباطی بینا فرهنگی، نقش زبان انگلیسی به‌عنوان زبان میانجی در ارتباط بینا فرهنگی، و جایگاه عوامل فرهنگی در نظریه‌پردازی‌های حیطه فراگیری زبان دوم، و تعلیم آموزگاران با هدف کمک به رشد این مجموعه از پژوهش‌ها توصیف شده‌اند. هم‌چنین مفاهیم و ساختارهای مرتبط با فرهنگ، مانند زمان، شکسته‌نفسی، ادب، و احترام مطرح می‌شود و بر تفاوت‌های فرهنگی در مفهوم‌سازی و تأثیر آن‌ها در صورت و ابزارهای یک زبان تأکید شده است.

تاناسولاس (Thanasoulas, 2001) در پایان‌نامه خود با عنوان «اهمیت آموزش فرهنگ در کلاس‌های آموزش زبان خارجی» به تأثیر آموزش فرهنگ در آموزش زبان خارجی می‌پردازد و دلیل اهمیت این امر و نحوه آموزش آن را بررسی کرده است. اسکاول (Scovel, 1994) در مقاله «نقش فرهنگ در آموزش زبان دوم» ذکر می‌کند که

تعمیم‌های درون زبانی و جهانی‌های زبانی در یادگیری زبان دوم تأثیرگذارند. علاوه بر این وی در این مقاله تأثیر فرهنگ در یادگیری زبان دوم را تبیین می‌کند.

بوتیس (Buttjes, 1990) در مقاله «آموزش زبان خارجی و فرهنگ: تأثیر اجتماعی و اهمیت سیاسی»، به این نکته اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد هم زبان و هم فرهنگ در آنچه زبان خارجی نامیده می‌شود نقش ایفا می‌کنند. روشن است که نمی‌توان انتظار داشت آموزش فرهنگ به صورت خودکار طی فرایند آموزش زبان صورت گیرد، بلکه باید راه‌کارهای مناسب آن طی پژوهش و بررسی‌هایی که در این زمینه انجام می‌شود کشف گردد. در واقع، نباید آموزش فرهنگ را محدود به نکات لازم برای حل تمرین‌ها یا به صورت مطالبی در پس‌زمینه درس اصلی در نظر گرفت و یا، برای توضیح آن، زبان‌آموز را به مطالعات و کتب دیگر ارجاع داد. بلکه آموزش فرهنگ باید هم‌چون زاویه‌ای باشد که از درون آن همه جنبه‌های زبان را، در همه مراحل یادگیری، به گونه‌ای دیگر دید.

پیترسون و کولترین (Peterson, & Coltrane, 2003) نیز در مقاله‌ای، با عنوان «فرهنگ در آموزش زبان دوم»، به نقش تأثیرگذار فرهنگ و اهمیت آن در آموزش زبان دوم تأکید می‌کنند. آنان معتقدند زبان‌آموزان باید از مسائلی چون شیوه مناسب خطاب کردن افراد، تشکر، درخواست، اعلام موافقت یا مخالفت و دیگر آداب آگاه باشند. باید بدانند که الگوهای رفتاری و لحن کلامی که در زبان آن‌ها مناسب است، ممکن است در زبانی دیگر تعبیری متفاوت داشته باشد. در بسیاری موارد، آموزش فرهنگ به صورت ضمنی و در حین آموزش صورت‌های زبانی که دانش‌آموزان باید یاد بگیرند اتفاق می‌افتد. برای آگاه کردن دانش‌آموزان از ویژگی‌های فرهنگی که در زبان انعکاس می‌یابند، معلم می‌تواند آن ویژگی را به صورت صریح و در قالب موضوعاتی برای بحث در کلاس مطرح کند. مثلاً، در حین تدریس کاربرد ضمیر، به تفاوت استفاده از ضمیرهای «تو» و «شما» در فارسی و you در انگلیسی و یا به آداب مؤدب بودن در انگلیسی اشاره کند (Scott, 1965: 292).^۹ اطلاعات فرهنگی باید بدون پیش‌داوری ارائه شوند به گونه‌ای که ارزش‌گذاری و قضاوتی درباره فرهنگ بومی آن فرد و فرهنگی که در کلاس زبان ارائه می‌شود صورت نگیرد.

در همین راستا، به پژوهش کرامش (Kramsch, 1993) نیز می‌توان اشاره کرد که معتقد به فرهنگ سوم در کلاس درس است، فرهنگی خنثی که در آن زبان‌آموزان می‌توانند خود به کشف و تأمل درباره فرهنگ خویش و فرهنگ زبان خارجی بپردازند.

از طریق مطالعه زبان‌های دیگر، زبان‌آموزان از فرهنگ‌های گویش‌وران آن زبان‌ها دانش

و درکی به دست می‌آورند؛ در واقع، دانش‌آموزان نمی‌توانند کاملاً به دانش‌زبانی مسلط شوند مگر این‌که به بافت فرهنگی‌ای که آن زبان در آن صحبت می‌شود نیز تسلط یابند (National Standards in Foreign Language Education Project, 1996: 27).

تغییرات نظریه‌ی زبان و یادگیری گویای این است که فرهنگ عنصری مهم در کلاس‌های آموزش زبان است. به گفته‌ی تومالین و استمپلسکی، که در واقع تغییراتی در گفته‌های سیلی (Seelye, 1988) داده‌اند، هفت هدف به شرح زیر برای آموزش فرهنگ می‌توان در نظر گرفت (Tomalin & Stempleski, 1993: 7-8):

۱. کمک به دانش‌آموزان برای درک این حقیقت که همه‌ی مردم دارای رفتارهای شرطی‌شده فرهنگی‌اند.
۲. کمک به دانش‌آموزان برای درک این امر که متغیرهای اجتماعی، مانند سن، جنسیت، طبقه اجتماعی و محل زندگی، بر شیوه سخن گفتن و رفتار مردم تأثیر می‌گذارند.
۳. کمک به دانش‌آموزان برای آگاهی‌یافتن از رفتارهای مرسوم و عرف در موقعیت‌های خاص در فرهنگ هدف؛
۴. کمک به دانش‌آموزان برای افزایش آگاهی‌شان درباره مفاهیم فرهنگی کلمات و عبارات در زبان هدف؛
۵. کمک به دانش‌آموزان برای توسعه توانایی ارزیابی و تصحیح تعمیم‌هایی درباره فرهنگ هدف با توجه به شواهد موافق؛
۶. کمک به دانش‌آموزان برای توسعه مهارت‌های لازم برای سازمان‌دهی اطلاعات مربوط به فرهنگ هدف؛
۷. برانگیختن کنجکاوی هوشمندانه دانش‌آموزان درباره فرهنگ هدف و تقویت احساس هم‌دلی با مردمان آن فرهنگ.

ولتمر (Voltmer, 2007) در نقد کتاب لیز سرکو و همکاران (Sercu et al., 2005) با عنوان *معلمان زبان خارجی و توانش بینا فرهنگی می‌نویسد*: تحقیقی بین‌المللی است در این باره که معلمان زبان خارجی چه احساسی درباره وجه بینا فرهنگی آموزش زبان دارند و درباره آن چه تدبیری اندیشیده‌اند. ایشان، در پژوهشی کمی - مقایسه‌ای در سال ۲۰۰۱، از ۴۲۴ معلم زبان خارجی در هفت کشور (بلژیک، بلغارستان، لهستان، مکزیک، یونان، اسپانیا، و سوئد) با استفاده از پرسش‌نامه به گردآوری داده‌ها پرداختند. نتایج نشان داد که هدف معلمان زبان خارجی ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان و تواناساختن آن‌ها برای استفاده از زبان

خارجی است. به همین دلیل تأکید آن‌ها بیش‌تر بر تدریس زبان خارجی است و نه فرهنگ. در نتیجه، با کمبود وقت برای استفاده از منابع مناسب با هدف آموزش فرهنگ هدف مواجه می‌شوند. در کل، به نظر می‌رسد که معلمان غالباً بیان می‌کنند که با فرهنگ هدف چندان آشنایی ندارند. البته، بر اساس نظر معلمان در کشورهای مختلف، واکنش زبان‌آموزان نسبت به آموزش فرهنگ متفاوت است. مثلاً، در بلغارستان دانش‌آموزان نسبت به زبان خارجی، مردمانش و فرهنگشان بسیار گرایش مثبت دارند، در حالی که در اسپانیا این‌گونه نیست. در واقع تصویری که معلمان از میزان وقت و دفعاتی که برای آموزش فرهنگ ترسیم کرده‌اند بسیار پیچیده است. به‌طور میانگین، تصویر ارائه‌شده رضایت‌بخش است، اما بین کشورهای مختلف تفاوت زیاد است. معلمانی که علاقه دارند مسائل بینا فرهنگی را نیز در کلاس مطرح کنند، در واقع نمی‌دانند که برای این کار باید از چه روشی استفاده کنند، چقدر وقت بگذارند و در نهایت این‌که این امر چه تأثیری در آموزش خواهد گذاشت. به همین علت، اغلب ترجیح می‌دهند که از رویکرد ادغامی برای تدریس زبان و فرهنگ در کنار هم استفاده کنند ولی در عمل نسبت به استفاده از این روش تردید دارند. اغلب معلمان موضوعاتی را انتخاب می‌کنند که به نظر خودشان مناسب است یا خود تسلط بیش‌تری بر آن دارند. بنابراین، در نهایت، به نظر می‌رسد که توانش فرهنگی نیز باید یکی از اهداف آموزش زبان خارجی باشد.

دارابی قانع (۱۹۹۶)، در پژوهشی بر روی آزمودنی‌هایی شامل ۱۸۰ نفر از دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد، به بررسی میزان تأثیر ارائه و تبیین نکات فرهنگی متن، پیش از ارائه متن اصلی، در میزان درک زبان‌آموزان پرداخته است. وی ابتدا با برگزاری آزمون تافل (TOEFL) آن‌ها را به سه سطح مقدماتی (elementary)، متوسط (intermediate)، و پیشرفته (advanced) و سپس افراد هر سطح را به دو گروه آزمایش و شاهد تقسیم کرده است. به گروه‌های آزمایشی نکات فرهنگی راجع به متن توضیح داده شد و گروه کنترل از آن محروم شدند. وی نتیجه گرفت که ارائه اطلاعات فرهنگی تنها در سطوح متوسط گروه آزمایش منجر به افزایش درک آن‌ها در متون زبان مقصد شد.

۴. راه‌کارهای آموزشی برای تدریس زبان و فرهنگ

چنان‌که مشاهده شد، بحث آموزش فرهنگ در زبان دوم مسئله‌ای جدید نیست. ولی، در بیش‌تر موارد، به چند درس درباره تعطیلات، لباس‌های محلی، آهنگ‌های محلی و غذا

محدود می‌شود؛ درحالی که اشاره به این موضوعات بسیار مفید است اگر ابعاد وسیع‌تری از فرهنگ در کنار این مطالب آموزش داده نشوند، به دانش‌آموزان در کسب دورنمای زبانی اجتماعی غنی‌تر کمک چندانی نمی‌شود. به‌ویژه اگر هدف آموزش زبان تواناساختن زبان‌آموزان برای حضور در بافت فرهنگی جامعه هدف باشد. واقعیت این است که دانش این‌که چه چیزی، کجا، به چه کسی و چگونه گفته شود - که درواقع همان توانش ارتباطی زبان است - بسیار فراتر از یادگیری صورت‌های زبانی یا آگاهی از چند موقعیت اجتماعی محدود است (Peterson & Coltrane, 2003). فعالیت‌ها و اهداف فرهنگی باید با دقت در برنامه درسی گنجانده شوند. باید در درک این واقعیت که فرهنگ‌ها یک‌دست نیستند نیز به دانش‌آموزان کمک کرد. برخی از راه‌کارهای پیشنهادی برای آموزش فرهنگ در کلاس‌های آموزش زبان در ذیل ارائه می‌شوند:

استفاده از مواد آموزشی معتبر و درست (authentic materials): استفاده از منابع واقعی فرهنگ جامعه‌ای که به آن زبان صحبت می‌کنند به زبان‌آموزان کمک می‌کند تا تجارب فرهنگی معتبر داشته باشند؛ منابعی چون فیلم، گزارش وضع هوا، برنامه‌های تلویزیونی، وبسایت‌ها، عکس‌ها و مجلات و روزنامه‌ها، منوی غذاها در رستوران و بروشورهای مسافرتی.

ارائه ضرب‌المثل (proverbs): بحث درباره ضرب‌المثل‌های زبان هدف و مقایسه آن‌ها با ضرب‌المثل‌های زبان مادری.

اجرای نمایش (ایفای نقش، role play): مثلاً، موقعیتی به نمایش گذاشته شود که، در آن، به دلیل تفاوت فرهنگی سوء تفاهمی ایجاد می‌شود.

کپسول‌های فرهنگی (culture capsules): آوردن اشیایی که بار فرهنگی دارند به کلاس یا تصاویر آن‌ها و بحث و پرسش و پاسخ درباره آن‌ها.

معرفی دانش‌آموزان در مقام منابع فرهنگی (students as culture resources): در صورت امکان فردی که زبان هدف زبان مادری اوست و در آن جامعه بزرگ شده است به کلاس درس معرفی شود. در کشورهای دیگر، بیش‌تر تبادل دانش‌آموزان با دانش‌آموزان مهاجر دیده می‌شود ولی در ایران این امکان معمولاً به‌راحتی فراهم نمی‌شود.

مطالعه علمی اقوام و نژادها (ethnographic studies): در صورت امکان، رفتن زبان‌آموزان به جامعه هدف و مصاحبه با افراد در زمینه‌های مختلف. این امر می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد.

ادبیات مرتبط (literature): فراهم آوردن متونی در زمینه‌های مختلف فرهنگی زبان هدف تا با خواندن آن‌ها دانش‌آموزان با آن فرهنگ بهتر آشنا شوند.

پخش فیلم: فیلم هم‌زمان دانش‌آموزان را با زبان و مسائل فرهنگی روبه‌رو می‌کند.

چستین (Chastain): نیز برای ارائه اطلاعات فرهنگی در کلاس‌های آموزش زبان روش‌هایی را به شرح زیر پیشنهاد داده است:

فرهنگ در حاشیه (culture aside): معلم از قبل روی موضوعی خاص تمرکز نمی‌کند، بلکه هرگاه با موضوعی فرهنگی در کلاس برخورد می‌کند درباره آن توضیح می‌دهد.

روش برش از زندگی (slice-of-life technique): معلم گوشه‌هایی از امور زندگی روزمره را در زبان دوم انتخاب می‌کند و به‌طور خلاصه و خیلی کوتاه با حداکثر پیام در کلاس توضیح می‌دهد. مثلاً، با آوردن تقویم به کلاس، تفاوت‌ها را بازگو می‌کند.

همگونی فرهنگی (culture assimilation): ارائه متنی کوتاه به دانش‌آموزان، که در آن درک اشتباهی از نکته‌ای فرهنگی وجود دارد و، در پایان آن، سؤالات چندجوابی درباره آن نکته آمده است، که دانش‌آموزان به آن‌ها پاسخ می‌دهند. معلم این پاسخ‌ها را بررسی می‌کند و درباره پاسخ‌های نادرست بحث می‌شود.

کپسول فرهنگی (culture capsule): معلم پدیده‌ای فرهنگی در زبان هدف را در کلاس توضیح می‌دهد و زبان‌آموزان آن را با زبان مادری خود مقایسه کرده و درباره‌اش بحث می‌کنند.

خوشه فرهنگی (culture cluster): معلم مجموعه‌ای از چند بسته فرهنگی را در کلاس توضیح می‌دهد و دانش‌آموزان به بحث درباره آن می‌پردازند.

اجرای نمایش کوتاه (minidrama): دانش‌آموزان یک کار فرهنگی جدی را به‌صورت نمایش کم‌مدی در کلاس اجرا می‌کنند.

واحد شنیداری حرکتی (audio-motor unit): آموزش فرهنگ به روش پاسخ عملی و فیزیکی به دستورات (Total Physical Response/ T.P.R.) آموزگار که در آن دانش‌آموزان دستورات معلم را انجام می‌دهند.

رویداد انتقادی (critical incident): دانش‌آموزان الگوهای فرهنگی مردم و واکنش‌های آنان در مقابل مشکلات فرهنگی را می‌بینند و درباره ارزش آن‌ها نظر می‌دهند.

گفتار کوتاه (micrologue): معلم متن‌های بسیار کوتاهی را که دارای پیام فرهنگی‌اند برای دانش‌آموزان می‌خواند.

کارتون (cartoon): اجرا و به نمایش درآوردن کارتونی که در آن نکته‌ای فرهنگی باشد (Chastain, 1988: 309-312).

معلم هم‌چنین بایستی فرهنگ دانش‌آموزان و فرهنگ هدف را در انتخاب سبک‌ها، روش‌ها و رفتارهای آموزشی در نظر داشته باشد. البته آموزش فرهنگ چندان کار ساده‌ای نیست و بی‌توجهی به برخی نکات ظریف نیز می‌تواند دست‌یابی به نتیجه مطلوب را مخدوش کند. مثلاً، تانگ معتقد است، چون دانش‌آموزان معمولاً فرهنگ یک‌سانی را تجربه کرده‌اند، وقتی با فرهنگ جدیدی آشنا می‌شوند شوکی فرهنگی به آن‌ها وارد می‌شود. در این صورت، معلم نبایستی طوری برخورد کند که فرهنگ جدید بهتر یا بدتر است. هم‌چنین باید معلم را متوجه این نکته کرد که، هنگام ساده‌کردن نکات فرهنگی پیچیده، ممکن است با تأکید زیاد روی نکات ناآشنا و متفاوت آن فرهنگ، آن را برای دانش‌آموزان عجیب و نامأنوس جلوه دهد.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی تعاریف زبان و فرهنگ گویای رابطه نزدیک این دو مفهوم و در واقع هم‌پوشی زبان و فرهنگ است. این واقعیت در آموزش زبان نیز خودنمایی می‌کند. به‌گونه‌ای که پرورش زبان‌آموزانی توانا که قادر به تعامل صحیح در جامعه زبانی هدف باشند ممکن نخواهد بود مگر در سایه آموزش هم‌زمان فرهنگ هدف. چگونگی آموزش فرهنگ خود مقوله‌ای است که نیاز به پژوهش‌های نظری و میدانی فراوانی دارد و نمی‌توان انتظار داشت که آموزش فرهنگ به‌طور خودکار در کنار آموزش زبان رخ دهد. مسلم است که طراحان مطالب آموزشی (syllabus designers) می‌توانند، با افزودن نکات فرهنگی بیش‌تر، دانش‌آموزان علاقه‌مند به یادگیری زبان را جهت کاربرد آن در بافت‌های ارتباطی تشویق کنند. تهیه تصاویر، متون و نوارهای صوتی و تصویری برای نشان‌دادن فرهنگ جامعه زبان خارجی و مقایسه آن با فرهنگ جامعه زبان بومی در قالب مهارت‌های چهارگانه زبانی از جمله راه‌کارهای پیشنهادی برای آموزش فرهنگ است.

پی‌نوشت

1. → Ludwig Wittgenstein, <http://en.proverbia.net/citasautor.asp?autor=17812>

2. → Benjamin Lee Whorf Quotes, http://thinkexist.com/quotes/benjamin_lee_whorf/
۳. برای مطالعه بیشتر تر:
→ Language study: www.suite101.com & www.globalteachinglearning.com
4. <http://www.carla.umn.edu/culture/initiatives.html>
۵. مثال‌های فارسی از نویسندگان است.

منابع

- تانن، دیورا (۱۳۷۵). *منظورم این نبود: تفاوت‌های کلامی میان زن و مرد*، ترجمه مهدی قراچه‌داغی و زهره فتوحی، تهران: نشر اوحدی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- American Council on the Teaching of Foreign Languages (ACTFL) (1996). *Standards for Foreign Language Learning: Preparing for the 21st Century*, Yonkers, NY: American Council on the Teaching of Foreign Languages, Inc.
- Arabski, Janusz & Adam Wojtaszek (2011). *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning*, 1st edition, VII.
- Bennett, M. (1986). 'A Developmental Approach to Training for Intercultural Sensitivity', *International Journal of Intercultural Relations*, Vol. 10, No. 2.
- Bloch, Bernard & George L. Trager (1942). *Outline of Linguistic Analysis*, Special Publications of the Linguistic Society of America, Baltimore: Linguistic Society of America.
- Brown, H. D. (1994). *Principles of Language Learning and Teaching*, Boston: Prentice Hall Regents.
- Buttjes, D. (1990). 'Teaching Foreign Language and Culture: Social Impact and Political Significance', *Language Learning Journal*, Vol. 2, No. 1.
- Byram, Michaël (1997). *Teaching and Assessing Intercultural Communicative Competence*. Clevedon: Multilingual Matters.
- Chastain, K. (1971). *The Development of Modern Language Skills: Theory to Practice*, Chicago: Rand McNally.
- Chastain, K. (1988). *Developing Second Language Skills*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Cooke, M. A. (1970). 'Suggestions for Developing More Positive Attitude toward Native Speakers of Spanish', in *Perspectives for Teachers of Latin American Culture*, H. N. Seelye (ed.), Springfield, IL: State Department of Public Instruction.
- Darabi Ghane, H. (1996). 'The Effect of Cultural Introductions on EFL Reading Comprehension', Unpublished Thesis M. A., Tehran: University of Tehran.
- Farnia, Maryam & R. Raja (2009). 'Contrastive Pragmatic Study and Teaching Culture in English Language Classroom-A Case Study', in *Proceeding of 7th International Conference*

- by the School of Language and Linguistics Studies (SOLLS), FSSK, Malaysia: University Kebangsaan Malaysia.
- Finocchiaro, Mary (1964). *English as a Second Language: From Theory to Practice*. New York: Simon & Schuster.
- Goode, T., S. Sockalingam, M. Brown, & W. Jones (2000). *A Planner's Guide ... Infusing Principles, Content and Themes Related to Cultural and Linguistic Competence into Meetings and Conferences*, Washington DC: Georgetown University Center for Child and Human Development, National Center for Cultural Competenc, Available at: http://nccc.georgetown.edu/documents/Planners_Guide.pdf
- Hall, R. A. (1964). *Introductory Linguistics*, Philadelphia & New York: Chilton Books.
- Hammer, M. R. & M. J. Bennett (1998). *The Intercultural Development Inventory (IDI) Manual*, Portland, OR: Intercultural Communication Institute.
- Hinkel, Eli (1999). *Culture in Second Language Teaching and Learning*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Idrees, A. (2007). 'Teaching and Learning Culture of a Second Language', Available at: <http://www.education.up.ac.za/presentations/word/Teaching.5/3/2012>.
- Jiang, Wen ying (2000). 'The Relation between Culture and Language', *ELT Journal*, Vol. 54, No. 4, Oxford: Oxford University Press.
- Kramsch, C. (1993). *Context and Culture in Language Teaching*, Oxford: Oxford University Press.
- Krasner, I. (1999). 'The Role of Culture in Language Teaching', *Dialog on Language Instruction*, Vol. 13, No. 1-2.
- Lado, R. (1986). 'How to Compare Two Cultures', in *Culture Bound: Bridging the Cultural Gap in Language Teaching*, J. M. Valdes (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. W. (1994). 'Culture, Cognition, and Grammar', in *Language Contact and Language Conflict*, M. Pütz (ed.), Amsterdam: John Benjamin's Publishing Company.
- Lyons, J. (1981). *Language and Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- National Standards in Foreign Language Education Project (1996). *Standards for Foreign Language Learning in the 21st Century*, Yonkers, NY: Author.
- Nida, Eugene (1998). 'Language, Culture and Translation', *Foreign Languages Journal*, Vol. 115, No. 3.
- Peterson, Elizabeth & Bronwyn Coltrane (2003). 'Culture in Second Language Teaching', [web page], Retrieved 3/10/2011, Available at: <http://www.cal.org/resources/digest/0309peterson.html>
- Richards, J., J. Platt, & H. Weber (1992). *Longman Dictionary of Applied Linguistics*, London: Longman.
- Rivers, M. W. (1968). *Teaching Foreign Language Skills*, Chicago: The University of Chicago Press.

- Sapir, Edward. (1921). *Language: An Introduction to the Study of Speech*, New York: Harcourt, Brace.
- Schumann, J. H. (1978). 'The Acculturation Model for Second-Language Acquisition', in *Second Language Acquisition and Foreign Language Teaching*, R. C. Gingras (ed.), Washington D.C: Center for Applied Linguistics.
- Scott, C. T. (1965). 'Literature & the ESL Program', in *Teaching English as A Second Language: a Book of Reading*, Harold Byron Allen (ed.), New York: McGraw-Hill.
- Scovel, Thomas (1994). 'The Role of Culture in Second Language Pedagogy', *System*, Vol. 22, No. 2.
- Seelye, H. N. (1988). *Teaching Culture, Strategies for Intercultural Communication*, Lincolnwood, IL.: National Textbook Company.
- Sercu, Lies, Ewa Bandura, & Poloma Castro (eds.) (2005). *Foreign Language Teachers and Intercultural Competence: An International Investigation*, UK: The Cromwell Press Ltd.
- Tang, R. (1998). 'The Place of "Culture" in the Foreign Language Classroom: A Reflection', *The Internet TESL Journal*, Available at: <http://iteslj.org/Article/Tang-Culture.html>.
- Thanasoulas, Dimitrios (2001). 'The Importance of Teaching Culture in the Foreign Language Classroom', *Radical Pedagogy*, Available online.
- Tomalin, Barry & S. Stempleski (1993). *Cultural Awareness*, Oxford: Oxford University Press.
- Tomalin, Barry (2008). 'Culture-the fifth language skill', Available at: <http://www.teachingenglish.org.uk/think/articles/culture-fifth-language-skill>
- Tsou, Wenli (2005). 'The Effects of Cultural Instruction on Foreign Language Learning', *RELC Journal*, Vol. 36, No.1.
- Voltmer, Leonhard A. G. (2007). Review: Applied Linguistics: Sercu (2005) Linguistic competence alone, Available at: <http://linguistlist.org>.
- Wei, Ying (2005). 'Integrating Chinese Culture with TEFL in Chinese Classroom', *Sino-US English Teaching*, Vol. 2, No. 7.
- Wierzbicka, Anna (1994). 'Cultural Script's: A New Approach to the Study of Cross Cultural Communication', in *Language Contact and Language Conflict*, M. Pütz (ed.), Amsterdam: John Benjamin's Publishing Company.